استادی، رضا

الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة علی محّمد- خاتم النبیّین-و آله المعصومین

شیخ مفید-رحمه اللّه-از حسین بن علی علیه السّلام نقل می‏کند که ایشان فرمودند: «بار الها!تو را سپاس می‏گویم که ما را به واسطه نبوّت پیامبرت گرامی داشتی و به ما قرآن آموختی و در دین ما را صاحب تفقّه و ادراکی فراتر از علم نمودی، به ما چشم و گوش و دل ارزانی داشتی و ما را از شاکرین قرار دادی» (1) شیخ کلینی از امام باقر علیه السّلام روایت می‏کند که فرمودند:«کمال به شکل کامل خود، در تفقّه در دین، صبر بر مصیبت و صبر بر تنگی روزی متجلّی می‏شود». (2)

طبرسی نیز در کتاب الإحتجاج از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل می‏کند که فرمودند: «هر آن کس از فقیهان دین که پرهیزگار باشد، دین خود را حفظ کند و با هوا و هوسش مقابله نماید و در برابر امر مولای خویش، اطاعت پیشه کند، بر عوام و عموم مردمان است که از او تقلید کنند». (3)

فقهاء-رضوان اللّه علیهم-محافظان شریعت و نگاهبانان دینند؛و آنها را بر ما حقوق بسیاری است؛چرا که در راه خدا و به منظور حفظ قرآن و حدیث از هر گونه تحریف و تغییر، رنج‏های بسیار تحمّل نموده و تلاش‏های بسیاری کرده‏اند.

از جمله راه‏های سپاسگزاری و ادای حقّی که ایشان بر گردن ما دارند، آن است که آنها را نه تنها به فراموشی نسپاریم، بلکه از آنها به نیکویی یاد کنیم و از آثار ارزشمند و خدمات دینی آنها و زنده نگاهداشتن شیوه ائمّه معصومین-علیهم السّلام-سخن به میان آوریم.

از جمله این فقیهان، سیّد بزرگوار، ابو الحسن محمّد بن حسین بن موسی، مشهور به شریف رضی رحمة اللّه علیه است؛وی برادر سیّد شریف مرتضی بوده که از خاندان امیر المؤمنین علی علیه السّلام به شمارند، و از آنجا که وی در شعر و ادب و تفسیر و حدیث به شهرت رسیده است و از دستاوردهای فقهی ایشان، جز در برخی کتب، سخنی به میان نیامده، لذا بر آن شدیم تا مقاله‏ای گویا درباره مقام فقهی وی به رشته تحریر در آوریم؛و در ضمن، به این نکته نیز اعتراف داریم که شریف رضی، شاعری توانا، ادیبی زبر دست، مفسّری بزرگ و آگاه و مطّلع به حدیث و کتب روایی بوده است و آثار جاودانه‏ای که از او به جای مانده، مانند «دیوان شعر»او، و تلخیص البیان و المجازات النبوّیه در ادبیات و حقائق التّأویل در تفسیر قرآن و نهج البلاغه و خصائص الأئمّه در حدیث، خود گواه روشنی بر تبحّر وی، در این علوم است.

ما برای اثبات مهارت شریف رضی در زمینه فقه، به شش دلیل تمسّک جسته‏ایم.

1.دلایلی که نشان می‏دهد که وی، فقه را آموخته و در نزد فقهای بزرگ، شاگردی نموده است.

2.کتابی که درباره فقه تطبیقی تألیف نموده است.

3.مناظرات و احتجاجات فقهی وی.

4.وی نه تنها منصب قضاوت، بلکه منصب قاضی القضاتی را عهده‏دار بوده، و در عصر خویش به مقام پیشوایی شیعیان نیز نایل آمده است.

5.مباحث فقهی که در نوشته‏ها و تألیفات وی می‏یابیم.

6.تصریح برخی از بزرگان به فقاهت وی.

1.آموختن فقه و شاگردی شریف رضی نزد فقیهان بزرگ

ابن أبی الحدید نقل کرده است که: «فخّار بن معدّ علوی موسوی-رضی اللّه عنه برایم روایت کرده است که:فقیه امامی، أبو عبد اللّه محمّد بن نعمان، شیخ مفید، فاطمه-سلام اللّه علیها، دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله را خواب می‏بیند در حالی که او در مسجد خودش در کرخ بود، بر وی داخل شدند و دو فرزندشان امام حسن و امام حسین علیهما السّلام-همراهشان بودند. حضرت فاطمه(س)آن دو بزرگوار را به شیخ مفید سپرده و به او فرمودند:«این دو را فقه بیاموز!»شیخ شگفت‏زده از این خواب بیدار شد.هنگامی که صبح همان شب که رؤیا را دیده بود، فرا رسید، در مسجد، فاطمه دختر ناصر، بر او وارد شد، در حالی که کنیزان وی اطرافش بودند و فرزندانش محمّد رضی‏ و مرتضی که کودک بودند، پیش رویش. شیخ برخاست و به او سلام کرد.فاطمه گفت: ای شیخ!این دو فرزندان من هستند.آنان را به نزد شما آوردم تا به آنها فقه بیاموزید.

شیخ گریست و داستان رؤیایش را برای فاطمه باز گفت و تعلیم آن دو را بر عهده گرفت؛خدای تعالی نیز بر آن دو، نعمت بخشید و درهای علم و فضیلت را چنان بر آنان گشود که در سراسر دنیا شهرت یافتند و تا زمان باقی است، یاد آنان نیز به جای می‏ماند. (4)

شریف رضی نقل کرده است که«از شیخمان، أبو بکر محمّد بن موسی خوارزمی-عفا اللّه عنه-در زمانی که نزد او به قرائت مشغول بودم، شنیدم که در اعتراض به ذکر اختلاف در وجوب نکاح می‏گفت...» (5)

در جایی دیگر گفته است که:«از استادمان، أبو بکر محمّد بن موسی خوارزمی-رحمه اللّه-در آن هنگام که قرائت را نزد وی به پایان رساندم، درباره این مسأله از کتاب الطهارة سؤال کردم که...» (6)

و نیز نقل کرده است که:«شیخ ابو بکر محمّد بن موسی خوارزمی-أدام اللّه توفیقه -زمانی که«مختصر»ابی جعفر طحاوی را نزد او می‏خواندم، چون به این مسأله رسیدم، گفت:...». (7)

همچنین نقل کرده است که:«وقتی نزد شیخمان، ابو بکر، محمّد بن موسی خوارزمی«مختصر»أبو جعفر طحاوی را می‏خواندم، حاشیه‏ای از قول ایشان بر این کتاب نوشتم و چون به این مسأله از کتاب النّکاح رسیدم...» (8)

نیز، گفته است:«شیخ ما، ابو بکر، محمّد بن موسی خوارزمی به من گفت: روایت حسن بن زیاد در این باره با قول محمّد بن حسن مخالف است؛زیرا محمّد در این مسأله می‏گوید که:وصیّت شامل فرزند و نوه پسری می‏شود و نوه دختری را در بر نمی‏گیرد.» (9)

و همچنین گفته است:«قاضی القضاة، أبو الحسن، عبد الجبّار بن أحمد، در آن زمان که نزد وی، کتابش را، موسوم به العمدة فی أصول الفقه می‏خواندم، برایم ذکر کرده است که...» (10)

و نقل کرده است که:«در حاشیه‏ای که از قول قاضی القضاة، أبو الحسن عبد الجبّار ابن احمد-أدام اللّه توفیقه-به هنگام خواندن کتاب او، موسوم به تقریب الأصول نوشته‏ام، که...» (11)

گفته است که:«در آن هنگام که من نزد قاضی القضاة، أبو الحسن، عبد الجبّار بن احمد، اوایل کتاب معروف به شرح الاصول الخمسه او را می‏خواندم، در حاشیه‏ای به نقل از او آورده‏ام که...» (12)

و در جای دیگر بیان می‏کند که:«از جمله مواردی که من حاشیه‏ای از قول قاضی القضاة أبی الحسن عبد الجبّار بن احمد نوشته، هنگامی بوده است که در خلال قرائت، به‏ سخن درباره رؤیت رسیدم و بدانجا که هر کس در قبول خبر واحد، شرط کند که راوی آن عادل باشد...» (13)

و گفته است که:«این مسأله را أبو الحسن کرخی در بحث«الأشربة»از کتاب«مختصر» خود ذکر کرده است...و من بخشی از این کتاب را -منظورم مختصر أبی الحسن کرخی است- نزد قاضی أبو محمّد عبد اللّه بن محمّد اسدی أکفانی خوانده‏ام و وی اجازه روایت و نقل بقیه کتاب را به من داده است.

خود او هم، این کتاب را از أبو الحسن کرخی شنیده و فراگرفته است.همچنین، نزد این قاضی بخشی از کتاب«المزنی»در علم [فقه‏]شافعی را خوانده‏ام و او اجازه روایت بقیه آن را به من داده است؛روش وی در فرا گرفتن این کتاب بسیار عالی است؛چرا که وی از پدرش، و او از جدّش و وی نیز از ابو ابراهیم مزنی که عراقی مذهب بود، روایت کرده است و تنها مسأله‏ای که وجود دارد، آن است که جّد و پدر قاضی-بر طبق آنچه برای من نقل شده-شافعی مذهب بوده‏اند». (14)

اینان چهار تن از فقهای شیعه، شافعی و حنفی بودند که سیّد رضی در زمینه فقه و اصول نزد آنان شاگردی کرده است و احتمال دارد پنجمین آنها، أبو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمّد طبری-فقیه مالکی-باشد که در سال 393 در گذشته است.برای اطّلاع بیشتر به«المنتظم»ابن جوزی و«الفوائد الرّضویّة»نوشته محدّث قمی مراجعه شود.! (15)

2.تألیف کتابی در فقه تطبیقی

شیخ نجاشی در فهرست خود آورده است که:محمّد بن حسن بن موسی... شاعری ممتاز بوده که صاحب کتاب‏هایی نیز هست.از جمله این کتاب‏ها«حقائق التأویل»، «مجاز القرآن»، «خصائص الأئمه»، «نهج البلاغه»، «الزّیادّات فی شعر أبی تمام»و کتاب حاشیه‏ای بر اختلاف فقهاست...» (16)

علاّمه طهرانی نیز در الذریعة نقل کرده است که:«مسائل الخلاف»کتابی است از سیّد شریف مرتضی که در«الفهرست»[از شیخ طوسی‏]آمده است و نجاشی از آن با عنوان «شرح مسائل خلاف»یاد کرده است». (17)

نیز گفته است که:«تعلیق و حاشیه در زمینه اختلاف فقهاء متعلّق به شریف رضی است که نجاشی از آن یاد کرده است و شاید هم این حاشیه درباره مسائل مورد اختلاف در فقه، از آن برادرش، شریف مرتضی باشد، چنان که در الفهرست آمده است، یا شرح مسائل اختلاف متعلّق به خود او باشد، همان‏طور که نجاشی گفته است». (18)

شیخ حرّ عاملی درباره یکی از اجازه‏های خود می‏گوید:«من به او[شیخ محمّد فاضل مشهدی‏]اجازه دادم که کتاب نهج البلاغة...و مسائل اختلاف فقها و دیگر تألیفات سیّد رضی را از جانب من روایت‏ کند».

حال آن که در این عبارت سخنی از حاشیه و شرح نیامده است. (19)

3.مناظرات و احتجاجات فقهی سیّد رضی

سیّد رضی آورده است که:«ابو عبد اللّه محمّد بن یحیی بن مهدی جرجانی، فقیه عراقی که در فقه پیشتاز بوده، با من همراه شد تا به مذاکره در خصوص مطلبی از لغزش‏های مذهب شافعی-که پیش‏تر بدان اشاره کردم- و موارد تردید پیروان این مذهب در زمینه پیشتاز بودن شافعی در علم لغت علاوه بر علم شریعت پرداخته و مطالب و مواضعی را که بر شافعی در کتبش وارد شده است، بیان کنیم.» (20)

و در المجازات النبوّیه نیز نقل کرده است که:«ابو عبد اللّه محمّد بن یحیی جرجانی فقیه، به من گفته است که:نزد اصحاب ما، نماز برتر از روزه است؛زیرا نماز خودداری و پرهیزی را که در روزه وجود دارد، داراست و علاوه بر این، در آن، خشوع و تلاوت قرآن نیز هست...» (21)

شهید اوّل در کتاب«الذّکری»آورده است که:

«اگر شخصی که باید نماز شکسته بخواند، عمدا نمازش را کامل بخواند، نمازش باطل است؛چرا که قصر و شکسته خواندن نماز، تکلیف و واجب است.این مسأله زمانی صادق است که انسان عالم به تکلیف خود- یعنی شکسته خواندن نماز-باشد؛امّا اگر به این حکم جاهل باشد، بنابر قول مشهور؛ اعاده نماز در وقت یا خارج از وقت لازم نیست...

ما حدیث صحیحی از محمّد بن مسلم در اختیار داریم که از ابو جعفر علیه السّلام درباره کسی که در سفر، نمازش را کامل بخواند، فرموده‏اند:«اگر آیه تقصیر[که در مورد شکسته خواندن نماز در سفر است‏]بر شخصی خوانده و برای او تفسیر شود و با این حال او نمازش را کامل بخواند، باید نماز خود را اعاده کند؛امّا اگر این آیه بر او خوانده نشده و وی نسبت به حکم، آگاهی نداشته باشد، پس هیچ اعاده‏ای بر عهده او نیست».آوردن جمله:«لا إعادة علیه»[هیچ اعاده‏ای بر عهده او نیست‏]که به صورت نکره در سیاق نفی آمده، افاده عموم می‏کند و اشاره به این نکته دارد که نه در وقت و نه در خارج آن، اعاده نماز واجب نیست.شریف رضی از برادرش مرتضی رضی اللّه عنه در مورد این حکم سؤال کرد و گفت:

اجماع فقها بر این است که هر کس نماز گزارد، در حالی که احکام آن را نداند، غیر مکفی است، و نیز جهل به تعداد رکعات، جهل به احکام آن است؛پس غیر مکفی است.سیّد مرتضی پاسخ داد:تغییر حکم شرعی به علّت جهل، جایز است؛هر چند که عذر و بهانه جاهل، قابل قبول نباشد. (22)

شهید ثانی نیز در روض الجنان، نقل کرده است که:

«اگر کسی نماز شکسته را کامل بخواند، در حالی که نسبت به واجب بودن شکسته خواندن نماز جاهل باشد، بنا بر قول مشهور، اعاده نماز، مطلقا لازم نیست و این مطلب، بنا بر حدیث صحیح محمّد بن مسلم، نقل می‏شود؛امّا ابو صلاح و ابن جنید در این زمینه با وی مخالفند و اعاده را به هنگام وقت نماز، بر شخص واجب می‏دانند، و برخی از مذاهب هستند که اعاه نماز را برای کسی که با وجود واجب بودن قصر و شکسته خواندن آن، کامل می‏خواند، واجب می‏دانند؛چرا که تعداد رکعات آن زیاد شده و این با تعداد رکعات نماز شکسته، منافات دارد.

سخنی که سیّد رضی برای برادرش سیّد مرتضی-رحمهما اللّه-نقل می‏کند، تأیید کننده این حکم نماز درباره جاهل است که اجماع بر این قرار گرفته است که هر کس نمازی را به جای آورد که احکامش را نداند، غیر مکفی است و جهل به تعداد رکعات، جهل به احکام آن است و غیر مکفی است و سیّد مرتضی نیز در پاسخ آورده است که: تغییر حکم شرعی به سبب جهل جایز است؛ هر چند که جاهل عذری نداشته باشد. (23)

4.به دست گرفتن سمت قضاوت:

علاّمه محقّق، شیخ عبد الحسین حلّی، نقل کرده است که:

«خلفاء و پادشاهان، روز یا روزهایی خاص را در سال تعیین می‏کردند و در این روزها بار عام داده، به رفع دادخواهی‏های مردم می‏پرداختند و حلّ و فصل امور مردم را مستقیما به عهده می‏گرفتند.پس از مدّتی، احوال و امور تغییر یافت و برای این گونه کارها، دیوانی خاص تشکیل شد و رسیدگی به دادخواهی‏ها، یک وظیفه همیشگی شد که افراد مناسبی که دارای مقام و منزلت والا و صاحب وجدان پاک و دور از جایگاه‏های تهمت بودند، بر این سمت گمارده شدند؛این سمت شبیه به ریاست دیوان عالی کشور در زمان حاضر است که زیر نظر وزارت دادگستری عمل می‏کند.این مشابهت بدین سبب است که شکایت‏ها و ظلم‏ها، زاییده همان برهه زمانی نبوده؛بلکه همواره قاضیان و حاکمان وقت، از گذشته‏های دور شاهد چنین پیشامدهایی بودند.این قاضیان کسانی بودند که شکایت‏ها در ابتدا نزد آنها برده می‏شد و آنها نیز در امر نزاع‏ها و خصومت‏ها، حکم لازم را صادر می‏کردند، و به همین دلیل لازم بود که ریاست این دیوان را شخصی بر عهده بگیرد که از جهت علم و فضیلت از دیگران برتر بوده، به فقه مذاهب مختلف اسلامی آشنایی و احاطه کامل داشته باشد...و بنابر قول ابن خلّکان، سیّد رضی- رحمه اللّه-در سال 388 این سمت را به همراه ریاست امور حج بر عهده گرفت.امّا قول‏ صحیح‏تر آن است که وی، منصب ریاست امور حج را، از مدّت‏ها قبل عهده‏دار بوده است.از سخن ابن ابی الحدید چنین بر می‏آید که خلیفه‏ای که وی را عهده‏دار رسیدگی به دادخواهی‏ها کرده بود، قادر عبّاسی بوده؛امّا ابن ابی الحدید مدّت در دست داشتن این سمت را ذکر نمی‏کند. (24)

در النّجوم الزّهراة نیز آمده است که:سیّد رضی و پدر و برادرش، از پیشوایان شیعیان بوده‏اند.» (25)

5.مباحث فقهی و اصولی در کتاب‏های رضی(رحمة اللّه علیه)

1.سخن وی درباره اجتهاد و قیاس:

این نکته که او اجتهاد به رأی و قیاس را جایز نمی‏داند، نزد ما، امری معلوم و آشکار است؛چرا که ائمّه ما-علیهم السّلام-از اجتهاد به رأی و قیاس، شدیدا نهی کرده‏اند.

شریف رضی آورده است که:«من می‏گویم که اجتهاد و قیاس در حوادث برای مجتهد و قیاس کننده جایز نیست و هر حادثه‏ای که پیش آید، باید بر طبق گفتار مشخّص صادقین که ائمّه-علیهم السّلام- باشد، حکم صادر کرد و از آن در نگذشت.به همین خاطر است که احادیث صحیح و درست و آثار روشنی از ایشان-علیهم السّلام -بر جای مانده است.این، عقیده خاصّ مذهب امامیّه بوده که جمهور متکلّمین و فقهای دیگر سرزمین‏ها در آن اختلاف دارند». (26)

2.در حجّت بودن خبر واحد و برخی از شروط آن:

سیّد رضی نقل می‏کند که:«از جمله این احادیث، حدیثی است که از پیامبر- علیه الصّلاة و السّلام-نقل شده است که فرمودند:«پروردگارتان را در روز قیامت چنان مشاهده می‏کنید که ماه را در شب چهارده به نظاره می‏نشینید»، این حدیث-در سندش اشکال وجود دارد؛امّا اگر از جهت نقل صحیح بود و اصل آن درست باقی مانده باشد، مطمئنّا مجازی در سخن ایشان است که مانند دیگر مجازها، نیاز به تأویلی دارد که موافق عقل باشد.

علاوه بر این، این حدیث از احادیث آحاد است که از ویژگی‏های این نوع احادیث نامعلوم بودنشان است و پذیرش آنها جایز نیست...و ما فقط در فروع دین و در مواردی که عمل به آنها احتمال بیشتری برای متابعت دارد، به احادیث آحاد و خبر واحد عمل می‏کنیم.

و من بر این اعتمادم که:از جمله شروط پذیرش خبر واحد-علاوه بر آنچه قاضی القضاة یاد می‏کند که راوی باید عادل باشد- این است که خبر روایت شده از راوی ناشناخته‏ای نباشد». (27)

3.یک مسأله اصولی:

سیّد رضی گوید:«همان گونه که یاری طلبیدن انسان از خودش صحیح نیست، امر کردن به خود نیز صحیح نیست.به همین خاطر فقهاء گفته‏اند که جایز نیست که شخص امر دهنده، خود داخل امر باشد.فقها میان این مطلب و میان خبر عام تفاوت قائلند:چرا که آنها در حدیث عام دخول شخص خبر دهنده و راوی حدیث را در داخل خبر و حدیث جایز می‏دانند و به همین خاطر است که می‏گویند:«اگر پیشوایی گوید:هر کس قاتلی را بکشد، غنایمش از آن او خواهد بود، به این ترتیب خود وی نیز شامل این حکم می‏شود، مگر این که خود را با این کلام که:هر کس از شما که قاتلی را بکشد، غنایمش از آن او خواهد شد، از حکم خارج سازد؛در این زمان، حکم را شامل خود نکرده است. (28)

4.عدم وجوب شستن تمام سر و فراگیری آب در مسح برای وضو

سیّد رضی آورده است که:اهل عراق (29) به این آیه:«و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم الی الکعبین»استناد می‏کنند که فرا گرفتن آب در سر به هنگام مسح واجب نیست.امّا مالک، (30) سخنی خلاف این دارد.شیخ ابو بکر محمّد بن موسی خوارزمی-أدام اللّه توفیقه-زمانی که در قرائت کتاب مختصر أبی جعفر طحاوی (31)

نزد او به این مسأله رسیدم، گفتند:از ابو علی فارسی-نحوی مشهور- (32) و أبو الحسن علی بن عیسی رمانی (33) سؤال کردم آیا ظاهر آیه اقتضا می‏کند که فعل به تمام محل‏ تعلّق گیرد یا به برخی از آن؟و هر دو پاسخ دادند اگر فعل به قسمتی از محّل تعلّق گیرد، اسم می‏تواند تمامی فعل را هم در برگیرد.و این بر طبق آنچه برخی فقها آورده‏اند، دلالت می‏کند بر مسح قسمتی از سر. (34)

5.در مورد حکم نماز مستحبّی بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید

سیّد رضی نقل کرده است که:«فقهاء درباره این مطلب با یکدیگر اختلاف نظر دارند، ابو حنیفه گوید که بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید و همچنین بعد از نماز عصر تا غروب خورشید، خواندن نماز مستحبّی جایز نیست.شافعی گوید که:اگر سببی برای خواندن نماز مستحبّی وجود داشته باشد- مانند نماز تحیّت مسجد-به جا آوردن نماز جایز است.امّا اگر نماز نافله و مستحبّی بدون سبب و ابتداأ باشد، خواندن نماز جایز نیست. (35)

6.در مورد مستحب بودن سجده کردن بر روی زمین

وی آورده است که:«از جمله این مباحث، سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است که فرمودند: «تمسّحوا بالارض، فإنّها بکم برّة»(زمین را مسح کنید!که نیکی و ثواب از آن شما خواهد بود).

درباره این سخن ایشان که فرمودند (تمسّحوا بالارض):زمین را مسح کنید، دو وجه معنایی وجود دارد:اوّل این که مراد از این سخن تیمّم با خاک در حالت طهارت یا جنابت است، و وجه دیگر آن است که مراد، تماس مستقیم پیشانی با خاک در حال سجود و خاک اندود شدن چهره‏هاست.این سخن امری تأدیبی و مستحبّی است و جنبه وجوبی ندارد.زیرا کسی که بر روی زمین سجده می‏کند و آن کس که بر حائلی میان زمین و صورتش سجده می‏کند، در به جای آوردن نماز، فرقی میان آن دو نیست، امّا تماس مستقیم پیشانی در حالت سجود به زمین بهتر است.و نقل شده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بر روی حمره-نوعی حصیر کوچک که از شاخه‏های درخت خرما درست شده بود-سجده می‏کردند.پس معلوم می‏شود که این کار، عملی بهتر است و فضیلت دارد، امّا واجب نیست. (36)

7.درباره عدم باطل شدن نماز به سبب ترک خواندن فاتحه

رضی آورده است که:«از جمله سخنان ایشان صلّی اللّه علیه و اله آن است که:«کلّ صلاة لا یقرأ بأمّ الکتاب، فهی خداج»(هر نمازی که در آن سوره حمد خوانده نشود، ناقص است)گویا مقصود ایشان این بوده است که هر نمازی که حمد در آن خوانده نشود، ناقص است»و با وجود این نقصان، نماز نباید دوباره خوانده شود.این گفتار پیامبر گویی همانند این سخن ایشان است که فرمودند:«هیچ نمازی از کسی‏ که در همسایگی مسجد است، پذیرفته نیست، مگر این که در مسجد خوانده شود»در اینجا تنها نفی فضیلت اراده شده است، نه نفی اصل نماز.گویی کلام ایشان چنین است که: هیچ نمازی کامل یا پرفضیلت نیست، مگر در مسجد، هر چند در غیر مسجد نیز قابل اجرا هست و کفایت می‏کند.بنابراین ایشان صلّی اللّه علیه و اله کمال نماز را نفی نمودند و اصلش را نفی نکرده‏اند. (37)

8.درباره جایز بودن انتظار امام برای مأموم و عدم بطلان نماز به واسطه انتظار امام برای غیر مأموم

وی نقل کرده است که:«از جمله سخنان ایشان صلّی اللّه علیه و اله آن است که شدّاد بن هاد روایت کرده؛او گوید:رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله در ضمن نمازی، سجده‏ای طولانی کرد.مردم پس از پایان نماز گفتند:ای رسول خدا!شما در بین نماز سجده‏ای طولانی کردید؛چنان که ما گمان بردیم اتفّاقی رخ داده است یا وحیی بر شما نازل شده است.ایشان صلّی اللّه علیه و اله فرمودند: «هیچ یک از این دو نبود؛بلکه این فرزندم بر پشت من سوار شده بود و من ناخوش داشتم که او را به عجله دور کنم تا زمانی که خود برخیزد».و داستان از این قرار بود که هنگام سجده پیامبر صلّی اللّه علیه و اله امام حسن علیه السّلام یا امام حسین علیه السّلام نزد ایشان آمده و بر پشت ایشان سوار شده بودند.

این حدیث، حدیثی مشهور است و حجّتی است برای کسی که انتظار امام را در حالت رکوع، زمانی که صدای پایی می‏شنود، جایز می‏داند تا کسانی که تازه وارد شده‏اند، با او نماز گزارند و این سخن شافعی است که اهل عراق آن را مکروه می‏دانند.

البتّه اختلاف نظری وجود ندارد که امام پیش از ورود به نماز جایز است منتظر حضور مردم بماند، در صورتی که بیم گذشتن از وقت، پیش از شروع نماز نرود، و انتظار پیامبر صلّی اللّه علیه و اله به خاطر فرزندش تا حاجت روا شود، خود دلیلی است بر این که هر کس چنین عملی یا عمل مشابه آن را انجام دهد، از نماز خارج نشده و نماز او باطل نمی‏شود...» (38)

9.درباره فجر و سپیده‏دم آغازین و پسین

سیّد رضی آورده است که:از جمله سخنان ایشان صلّی اللّه علیه و اله آن است که:«اوّلین سپیده‏دم و فجر کاذب شما را از سحرها و خوردن و آشامیدن در این زمان باز ندارد(تا زمانی که فجر صادق پدیدار شود).

سپیده‏دم و فجر نزد فقها دو فجر است: فجر نخست«مستطیل»است و بر روزه گیرنده، خوردن و آشامیدن حرام نیست، و فجر دیگر«مستطیر»است و نوشیدن و خوردن حرام است. (39)

10.درباره سوگند و برخی اقسام آن

وی آورده است:«فقها سوگندی را که بر فعلی در آینده دلالت کند، «معقود»می‏نامند که ثواب و عقاب بدان تعلّق می‏گیرد و کفّاره در آن واجب می‏شود، و سوگند بر امری که در گذشته رخ داده است، نزد فقها دو نوع است:سوگندی که سهوا و از روی خطاست (لغو)و سوگند عمدی و دروغین(غموس). سوگند خطا مانند این سخن شخص که بگوید:«به خدا سوگند من چنین نکردم»، در مورد کاری که گمان می‏کند انجام نداده است و«به خدا سوگند من چنین کردم»، در مورد کاری که گمان می‏کند آن را انجام داده است. پس در این نوع سوگند، هیچ مؤاخذه و کفّاره‏ای وجود ندارد.امّا سوگند عمدی، سوگندی در زمان گذشته است که دروغ و کذب باشد.مانند این سخن شخص که بگوید:«به خدا من چنین نکردم»، در حالی که می‏داند چنین کرده است، یا این که بگوید: «به خدا قسم چنین کردم»، و حال آن که می‏داند چنین نکرده؛کفّاره این سوگند توبه و استغفار است نه چیز دیگر. (40)

11.نکته‏ای دیگر درباره سوگند

سیّد رضی در جای دیگر آورده است که:«کسی که به هر یک از صفات خداوند متعال که شایسته و ویژه اوست، سوگند یاد کند، همانند شخصی است که به خداوند سبحان قسم خورده است؛مانند سخن شخص که بگوید:به قدرت خدا، به جلال خدا، به عظمت خدا سوگند، و سایر صفات ذاتی خداوند نیز چنین است.

چرا که این کلام:«به قدرت خدا سوگند»، به منزله این است که گفته شود:به خداوند قادر سوگند، و همچنین اگر گوید:به عظمت خدا سوگند، به مانند این است که گفته شود:به خداوند عظیم سوگند، یا این که گفته شود قدرتی‏[جز قدرتت‏]نیست که به واسطه آن قادری باشد و عظمتی نیست که به واسطه آن عظیمی باشد[غیر از تو]، و اینها در واقع سوگند به خداوند متعال است؛چرا که سوگند در اینجا جز به خداوند سبحان، به کس دیگری تعلّق نمی‏گیرد و واقع نمی‏شود...» (41)

12.درباره شفعة:

سیّد رضی نقل کرده است که:«از جمله سخنان آن حضرت صلّی اللّه علیه و اله آن است که:«إذا وقعت الحدود و صرفت الطّرق، فلا شفعة»(در آن هنگام که حدود واقع شد و راه‏ها بسته شد، دیگر شفعه‏ای وجود ندارد).

این حدیث، شاهد قرار گرفته است برای کسی که معتقد باشد که«شفعه تنها در مورد شریکی است که مال او با شخص دیگری مخلوط است، نه همسایه مجاور، که اموالشان تقسیم شده است.در حالی که اهل عراق (42)

گویند که:شفعه برای شریکی که اموالش با شخص دیگری مخلوط شده، واجب است و سپس در مورد همسایه مجاور صدق می‏کند. (43)

13.درباره وصیّت

وی آورده است که:«در این آیه‏[آیه مباهله‏]نیز دلیلی وجود دارد بر این که پسر دختر[نوه دختری‏]نیز جایز است که در زبان عرب، پسر و فرزند، خوانده شود...

حسن بن زیاد لؤلوئی، از پیروان ابو حنیفه، از او نقل کرده است که:«هر کس برای فرزند شخصی وصیّت کند، در حالی که فرزند پسر[نوه پسری‏]و نوه دختری داشته باشد، نوه دختری نیز در وصیّت داخل است» بر طبق این سخن جایز است که به پسر و دختر، فرزند گویند.شیخ ما، ابو بکر، محمّد بن موسی خوارزمی گفته است: «روایت حسن بن زیاد در این مورد با سخن محمّد بن حسن اختلاف دارد؛چرا که محمّد در این مسأله می‏گوید:وصیّت از آن فرزند پسر[نوه پسری‏]است، نه فرزند دختر [نوه دختری‏]» (44)

14.در عدم وجوب نکاح

وی نقل کرده است که:«در این زمینه سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در مورد عثمان بن مظعون وجود دارد، آنگاه که تصمیم به خواجگی و سیاحت گرفته بود.ایشان فرمودند: «خواجگی امّت من، روزه است».این سخن مجاز دارد؛به دلیل این که مقصود ایشان صلّی اللّه علیه و اله این بوده که روزه، شهوات را می‏میراند و انسان را از لذّت‏های مادّی باز می‏دارد؛ همان‏طور که خواجگی در بیشتر موارد، هیجانات را از بین می‏برد و شهوت را قطع می‏کند.

از جمله مواردی که در تأکید این مطلب آمده است، حدیثی دیگر است که از ایشان صلّی اللّه علیه و اله روایت شده که فرمودند:«هر کس از شما که قوّه شهوانی در او افزایش یافت، باید ازدواج کند و اگر نتوانست، باید روزه بگیرد؛زیرا روزه نوعی خواجگی است.»

و من از شیخمان، ابو بکر محمّد بن موسی خوارزمی (45) -عفا اللّه عنه-در خلال خواندن و قرائتم نزد او شنیدم که درباره اختلاف در وجوب نکاح می‏گوید:می‏توان با استدلال به این حدیث گفت که نکاح واجب نیست؛بر خلاف قول داوود (46) که می‏گوید: بر مرد واجب است که یک بار در عمرش ازدواج کند.

وی ادامه داد:و جایگاه استدلال در اینجا، این است که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله نکاح را به روزه انتقال دادند و روزه را جانشین آن کردند.

حکم بدل‏ها همان حکم مبدلات است. پس اگر اصل واجب باشد، بدلش نیز واجب است؛مانند تیمّم و آب و جایگزین‏های کفّاره.پس اگر روزه که بدل از نکاح است، غیر واجب است، این دلالت دارد بر این که مبدّل هم که نکاح باشد، غیر واجب است. (47)

15.شهادت در مورد نکاح و ازدواج

وی نقل می‏کند که:«برخی از فقهاء، شهادت زنان را به طور کلّی در عقد نکاح جایز نمی‏دانند و گویند نکاح جز به واسطه شهادت مردان جایز نیست؛نه زنان.

و این مسأله مورد اختلاف میان ابو حنیفه و شافعی است.شافعی معتقد به همان سخنی است که یادآور شدیم و ابو حنیفه در این مورد با او مخالف است و عقد ازدواج را با شهادت یک مرد و دو زن واجب می‏داند.

ظهور این مسأله و نظریّه از آن ابو حنیفه است و من هنگامی که نزد شیخمان أبو بکر محمّد بن موسی خوارزمی، مختصر ابو جعفر طحاوی را می‏خواندم و به این مسأله از کتاب النکاح رسیدم، بحث درباره قول شافعی در مورد جایز بودن نکاح به واسطه شهادت یک مرد و دو زن و باطل بودن محدودیّت سخن شافعی با استناد به این کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله به میان آمد که ایشان صلّی اللّه علیه و اله فرمودند:«لا نکاح الاّ بشاهدین»(نکاح جز به واسطه دو شاهد جایز نیست).این کلام، یک مرد و دو زن را نیز در بر می‏گیرد، و دلیل بر صحّت این مطلب سخن خداوند بلند مرتبه است که:«دو نفر از مردانتان را به شهادت بگیرید و اگر دو مرد نبودند، پس یک مرد و دو زن باشند...» (48) تقدیر کلام آن است که اگر دو مرد شاهد نبودند، دو شاهد می‏توانند یک مرد و دو زن باشند. (49)

16.درباره شیر دادن

سیّد رضی آورده است که:«از جمله سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله آن است که:«قرابت و خویشاوندی، پاره گوشتی است همچون پاره گوشت حسب و نسب؛قابل فروختن و بخشیدن نیست».این کلام استعاره است؛چرا که ایشان صلّی اللّه علیه و اله قرابت و پیوند خویشاوند و ولی را نسبت به خویشاوند و ولی‏اش در استحقاق ارث بردن و در بسیاری از احکام همچون قرابت صاحب حسب و نسبی نسبت به کسی که از نسب اوست، قرار داده است.» (50)

17.درباره عدّه زن کافر(غیر اهل کتاب) زمانی که مسلمان شود

سیّد رضی نقل کرده است که:أبو حنیفه با شاهد آوردن این آیه که:«و لا تمسکوا بعصم الکوافر»(و به نگاه داشت‏[نکاح‏]زنان کافر، چنگ مزنید)، نقل می‏کند که هیچ عدّه‏ای برای زن کافر-اگر در حالت اسلام و مسلمانی به سمت سرزمین اسلامی خارج شود و با رها کردن همسرش در سرزمین کفر و در حالی که او کافر باشد، از او جدا شده باشد-نیست، و نقل می‏کند که:عدّه نگه داشتن، در واقع چنگ زدن به نگاه داشت [نکاح‏]کافری است که از چنگ زدن به آن نهی شده است.او بر این عقیده است که «کوافر»که در آیه ذکر شده، جمع، گروه کافران است مانند خوارج که گروه خارج شده از دین است.نسبت دادن«کوافر»بر جنس مرد و زن، هر دو صحیح است و این سخن خداوند متعال که فرموده است: «لا تمسکوا»:چنگ مزیند(به شکل مذّکر) در واقع خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و مؤمنان است و بدین معنی است که به زنان دستور عدّه نگاه داشتن مردان کافر را ندهید؛چرا که در این صورت مانند این است آنها را به چنگ زدن در نگاه داشت‏[نکاح‏]آنان دستور داده‏اید.امّا ابو یوسف (51) و محمّد، (52) عدّه نگاه داشتن را بر این زنان واجب می‏دانند. (53)

18.داوران‏[حکم‏ها]قدرت مطلق ندارند

وی آورده است که:«شاید شخصی در مورد این سوره و این آیه که:«فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها»: (54) (داوری از خویشان مرد و داوری از نزدیکان زن را [برای فیصله نزاع به سوی آنان‏]بفرستید) سؤال کند که چرا خداوند لفظ«حاکم»را به جای حکم نیاورده است؟پاسخ آن است که خداوند سبحان، فرستادگان را که از خویشان مرد و زن هستند، حکم نامیده، به دلیل این که قدرت عمل آنها کم است و اگر قدرت عمل همه جانبه و فراگیری داشتند، حاکم نامیده می‏شدند.آیا نمی‏بینی در مذهب اهل عراق هم دو حکم صدور حکم طلاق و جدایی را جز به واسطه وکالت ندارند؟و این یکی از دو قول شافعی است و دلالت بر محدودیّت عملکرد دو داور دارد و به همین جهت هم، حکم نامیده شدند...». (55)

19.درباره حرام بودن خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره

سیّد رضی ذکر کرده است که:(از جمله سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در مورد کسی است که در ظروف طلا و نقره آب می‏نوشد؛ایشان فرمودند:«بدان که او آتش جهنّم را در شکم خود به صدا در می‏آورد.»...

بنابراین نزد ما، خوردن و نوشیدن، در ظروف طلا و نقره حلال نیست و همچنین به کار بردن این ظروف در امری که به منافع بدن مربوط است-مانند روغن مالیدن و یا میل سرمه را در آن نهادن و یا بخوردان-، هیچ یک جایز نیست و من از شیخمان أبو بکر محمّد بن موسی خوارزمی-رحمه اللّه در پایان قرائتم نزد ایشان، زمانی که به این مسأله از کتاب الطّهارة رسیدیم، در مورد آتش‏دان سؤال کردم؛چون در مورد بخوردان اختلاف نظری وجود ندارد.او پاسخ داد که قیاس بر این است که به کار بردن آن به عنوان آتشدان مکروه نیست؛چرا که آتشدان به عنوان وسیله جانبی برای بخوردان به کار برده می‏شود و کاربرد مستقیمی ندارد.زیرا بخوردان اگر برای بخور از غیر خود[مثل آتشدان‏]جدا باشد، باز کارآیی داشته و نیازی به آتشدان ندارد که به آن اضافه شود.این مورد شبیه نوشیدن در ظرفی است که آب نقره خورده؛ اگر شخص دهان خود را بر موضع و جایگاه نقره نگذارد، اشکالی ندارد.در مورد این مسأله قول شافعی با دیگران اختلاف دارد؛ چرا که او نوشیدن در ظرف آب نقره خورده‏ را مکروه می‏داند و داوود اصفهانی نیز نوشیدن در ظرف‏های طلا و نقره را مکروه می‏داند و غیر آن را که شامل خوردن و استعمال در جهت منافع بدن باشد، مکروه نمی‏داند و مبنای نظر خود را ظاهر حدیث ذکر شده قرار می‏دهد که مختص به کراهت نوشیدن است.

در اینجا محلّ اطناب و درازگویی درباره این مسأله نیست.امّا آنچه که در مکروه بودن استفاده این ظروف قابل اعتماد است، حدیثی است که پیش‏تر یادآور شدیم و این به جهت شدّت و سختی و عده‏ای است که در حدیث وجود دارد.همچنین از ایشان صلّی اللّه علیه و اله روایت شده است که فرمودند:«هر کس در این دنیا با این ظروف نوشیدنی بنوشد، در آخرت، در این ظروف نمی‏نوشد».پس به واسطه این دو حدیث و دیگر احادیث مشابه، کراهت نوشیدن در این ظروف اثبات شده است، و سپس خوردن و روغن مالیدن و سرمه کشیدن در این ظروف نیز بر طبق نوشیدن قیاس می‏شود؛چرا که همگی به منافع جسمی مرتبط است.» (56)

20.در حرام بودن مسکرات

رضی آورده است:«روشن است که شراب-خواه کم و خواه زیاد آن-بر طبق آیه: «یسألونک عن الخمر...»:(از تو درباره خمر می‏پرسند...)حرام است.و حرام بودن هر گونه موادّ مستی‏آور، از هر شرابی که باشد، بر طبق سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است که فرمودند: «عین شراب و هر ماده مستی فزاینده‏ای از هر نوع شرابی»حرام است.در این مسأله اختلافی وجود ندارد.اختلاف تنها در نوشیدن غیر خمر است که به حدّ مستی نرسد.پس اگر مستی ناشی از استفاده خمر و غیر آن بنابر قول اجماع، حرام است، پس هر آنچه که مایه مستی و مستی‏آور باشد، شامل این حکم می‏شود...» (57)

21.در مورد برخی مسایل حد زدن

وی گفته است:«سخن ابن قتیبه که: عقوبت و مجازات گناه باید همشکل و شبیه به خود گناه باشد...، وی در گمان خود، دچار اشتباه شده است.چرا که واجب نیست مجازات محدود به اعضایی باشد که گناهان با این اعضا در ارتباط مستقیم بوده‏اند.زیرا کسی که مورد عقوبت و مجازات قرار می‏گیرد، تمامی وجود انسان است.اگر امر چنان بود که ابن قتبیه نقل کرده است، باید زناکاری که مرتکب زنای غیر محصن شده است، آلت نرینه وی مورد ضرب و شتم قرار گیرد و دشنام دهنده باید زبانش تازیانه زده شود؛چرا که این دو عضو مرتکب گناه شده‏اند و مستقیما در خطا و گناه شرکت داشته‏اند.پس وقتی ما شاهد این هستیم که دو گناهکار مذکور مورد مجازات قرار می‏گیرند، البتّه نه از ناحیه اعضایی که گناه را مستقیما انجام داده و جرم را مرتکب شده‏اند، بلکه از طریقی غیر از این، در می‏یابیم که مراد از عقوبت و مجازات، کلّ بدن انسان است نه عضوهای بدن او.امّا قطع کردن دست دزد، بدین علّت نیست که سرقت توسّط دست انجام شده است.آیا ندیده‏اید که چون شخصی در صندوقچه‏ای را باز کند و با دهان‏

خود-بدون به کار گرفتن دستش-شیئی را خارج کند که به واسطه این شی‏ء قطع دست واجب گردد، دست او را قطع می‏کنند، و این که وی شی‏ء دزدی شده را با دهانش برداشته است، مورد توجّه و اعتبار نیست؟

همچنین اگر دزدی را اولیّن بار با دست چپش انجام دهد، دست راستش قطع می‏شود، و اگر دوباره بعد از قطع دست راستش دزدی کند، پای چپش قطع می‏شود، و دست چپش قطع نمی‏گردد، هر چند که دزدی مستقیما به وسیله همین دست صورت گرفته شده باشد البتّه این حکم بر اساس مذهب کسانی است که در صورت تکرار دزدی معتقد به قطع اعضای چهار گانه به طور کامل هستند، این مذهب شافعی است.بنابراین روشن شد که قطع عضوی از اعضای انسان که مستقیما در عمل دزدی شرکت داشته، اهمیّت و اعتبار ندارد و آنچه که ابن قتیبه نظر خود را بر آن استوار کرده است، ساقط است.» (58)

22.درباره اجتماع حدود برای نوشنده خمر

سیّد رضی نقل کرده است که:از جمله سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله در ضمن کلامی طولانی است که فرموده‏اند:«هیچ یک از شما حدود را ننوشد، در حالی که به هنگام نوشیدنش مؤمن باشد»این کلام دارای مجاز است و مراد از حدود در اینجا خمر و شراب است و ایشان صلّی اللّه علیه و اله بدین خاطر از آن به این اسم یاد کرده‏اند که در صورت نوشیدن خمر، اجرای حدود لازم می‏شود و در اینجا معصیتی نیست که چه بسا به هنگام اقدام به شرب آن حدود دیگری نیز بر او واجب شود زیرا مستی در بیشتر موارد موجب روا داشتن زنا، قتل و هتاکی و پرده‏دری و تهمت زدن به زنان محصنه می‏شود و در این صورت بر شخص حکم مستی، قتل، زنا و تهمت جمع می‏شود. (59)

23.درباره حد زدن زناکار متأهّل

سیّد رضی گوید:«از جمله سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است که:«فرزند برای صاحب فراش و بستر است و نصیب زناکار، سنگ است».این کلام مجاز دارد و شامل یکی از دو تأویل است.یعنی ممکن است مراد این باشد که زناکار بهره‏ای از فرزند نمی‏برد و حقّی نسبت به فرزند ندارد به همین جهت از این بی‏نصیبی به سنگ تعبیر شده است.تأویل دیگر آن است که برای زناکار چیزی جز اجرای حد، نصیب نمی‏شود، و حد، همان سنگسار کردن اوست.این زمانی است که زناکار محصن باشد؛امّا اگر غیر محصن باشد، مراد از سنگ در اینجا، اعمال سختگیری فراوان و نشان دادن درشتی و نیز تازیانه زدن به اندازه کافی و برابر حکم است. (60)

24.حکم مجرم خارج از حرم الهی

رضی نقل کرده است که:«فقهاء درباره کسی که در جایی غیر از حرم الهی مرتکب جرمی شود و سپس به حرم پناه برد، اختلاف نظر دارند.اهل عراق-که منظور ابو حنیفه و یاران او:أبو یوسف، محمّد بن حسن، زفر و حسن بن زیاد لؤلوئی است-بر این عقیده‏اند که:اگر شخص در خارج از حرم مرتکب قتل شود و سپس وارد حرم شود، تا زمانی که در حرم است، نباید قصاص شود؛ امّا نباید با او پیمانی بسته شود یا داد و ستدی شود و نه به او غذا و آبی دهند تا از حرم خارج شود و او را قصاص کنند.امّا اگر در داخل حرم مرتکب قتل شد، در همانجا باید کشته شود.و اگر در حرم مرتکب گناهی غیر از قتل نفس شد، یا در مکانی دیگر و سپس وارد آنجا شد، در همانجا، قصاص می‏شود.اهل مدینه-که منظور مالک و شافعی است- گفته‏اند که:در تمام موارد ذکر شده، باید در حرم قصاص شود.اهل عراق در مورد این مسأله که کسی در غیر حرم مرتکب جرمی شده و بعد به آنجا پناه برده باشد، بر روایت نقل شده از ابن عبّاس، ابن عمر، عبید بن عمیر، سعید بن جبیر، عطاء، طاووس و شعبی استناد می‏کنند که گفته‏اند:چنین شخصی نباید قصاص شود.ابن عبّاس گفته است که:امّا در این صورت کسی نباید با این شخص نشست و برخاست کرده یا پناه دهد و نباید با او پیمان بسته شود و داد و ستد انجام گیرد تا این که از حرم خارج شده و قصاص شود، و اگر عمل قتل را در داخل حرم انجام دهد، حکم این گناه و حدّ آن باید در همانجا اجرا شود.

بنابراین پیشنیان و فقهای پس از آنان در این مسأله که اگر کسی در داخل حرم مرتکب جرم و گناهی شد، باید در حرم به سبب جرمش دستگیر و حد برابر با قتل یا جرم دیگری که مرتکب شده است، در حقّ او جاری شود، اختلاف نظری ندارند.

امّا در مورد جرم غیر از قتل و دستگیری مجرم-هر چند که به حرم پناه برد-فقهاء آن را با قرض و دینی که به عهده شخص باشد، قیاس می‏کنند و می‏گویند:آیا در نظر نمی‏گیرید که اگر شخصی که دینی بر عهده اوست، به حرم پناه برد، زندانی می‏شود و زندانی شدن در واقع مجازاتی است برای‏ قرض و دین، و این بنابر قول پیامبر صلّی اللّه علیه و اله است که فرمودند:«کسی که بر ادای قرضش قادر باشد امّا آن را نپردازد، رواست که آبرویش را بریزند و مجازاتش کنند.»

ریختن آبرو در اینجا به حلال بودن خونش تفسیر شده است و عقوبت و مجازات به زندانی کردن او.پس ایشان زندانی شدن را مجازات‏[برای چنین جرمی‏]قرار داده‏اند این غیر از قتل نفس است.بنابراین هر حقّی که ادای آن بر شخصی واجب باشد، غیر از قتل نفس، باید آن شخص دستگیر و مجازات شود، هر چند که به حرم پناه برده باشد.این حکم را بر زندانی شدن به خاطر قرض قیاس کرده‏اند و ما هر آنچه در اینجا ذکر کردیم، به حمد خدای متعال کافی است. (61)

25.درباره اجرای حدود بر کسی که به حرم پناه برده است:

سیّد رضی نقل کرده است:«درباره اجرای حدود بر کسی که به حرم پناه برد، میان علماء اختلاف نظر وجود دارد، که در اینجا مجال ذکر آن نیست و بی‏شک خداوند متعال نیز در سرای آخرت مجازات مناسب با جرم این شخص را در حقّ او روا می‏دارد، مگر این که توبه کند و به واسطه این توبه مجازاتش نادیده گرفته شود یا طاعتی بزرگ را به جای آورد که گناهش در سایه آن کوچک به حساب آید...» (62)

دیگر مواردی نیز در این زمینه وجود دارد که در«حقائق التّأویل»و دیگر کتب یافت می‏شود.پس بدانها مراجعه نمایید!

26.اظهارات برخی از بزرگان در مورد فقیه بودن سیّد رضی

ابن أبی الحدید گوید که:«رضی-رضی اللّه عنه-قرآن را کمی پس از سی‏سالگی در مدّتی کوتاه حفظ کرد و در شناخت فقه و احکام، شناختی قوی و بهره‏ای فراوان داشت.وی-رضی اللّه عنه-دانشمندی ادیب و شاعر بود...»ابن جوزی نیز نظیر این سخن را در المنتظم آورده است. (63)

سیّد علی خان مدنی نیز آورده است که: «وی در زمینه شناخت فقه و احکام، دستی توانا داشت و در فقه اللّغة و زبان عربی نیز پیشتاز و پیشوا بود». (64)

شهید تستری در تاریخ مصر و قاهره می‏نویسد:«شریف، سیّد أبو الحسن رضی موسوی، دانشمندی دانا و واقف به لغت، احکام، فقه و نحو بود و شاعری گشاده زبان و عالمی والا همّت و متدیّن به شمار می‏آمد؛ او، پدر و برادرش پیشوای شیعیان عصر خود بودند». (65)

سیّد امین عاملی نیز آورده است که: «رضی ادیبی برجسته و متمایز از دیگران، فقیهی زبردست، متکلّمی ماهر و مفسّری... بود». (66)

سیّد حسن صدر گوید:«شیخ الإسلام، شیخ محمّدحسن آل یاسین کاظمی برایم‏ بازگو کرده است که علماء بر این عقیده بودند که سیّد رضی دانشمندی است که شعر او بر علمش غلبه دارد و مرتضی شاعری است که علمش بر شعرش غالب است». (67)

و ما می‏گوییم:شریف رضی از فقهای شیعی و امامی-رحمة اللّه علیهم-است و در شعر و ادب بیش از فقه به شهرت رسیده است، و این خود عللی دارد که در جای خود ذکر شده است.

پا نوشت‏ها

(1)-الارشاد للمفید، صص 215-214، چاپ آخوندی

(2)-الکافی:ج 1، ص 32، چاپ آخوندی

(3)-الاحتجاج، نوشته طبرسی، ص 225، چاپ سال 1350 ه

(4)-شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 14، چاپ لبنان، در 4 مجلّد، و فخّار بن معد از بزرگان شیعه بوده است که در سال 630 ه وفات یافته است.

(5)-المجازات النبوّیة، صص 86-85.خوارزمی شیخی بود از اهالی ری و فقیه ایشان، که ریاست و مسند فتوا دادن در مذهب أبو حنیفه به او ختم شد.وی در سال 403 ه وفات یافت.

(6)-المجازات النبوّیة، صص 144-143.

(7)-تلخیص البیان:ص 205، چاپ بغداد و ص 280 چاپ مصر.

طحاوی، در مذهب حنفی، پیشوای فقه بود.وی در سال 331 ه وفات یافت.

(8)-حقائق التأویل، صص 86-85

(9)-حقائق التأویل، ص 115

(10)-المجازات النبوّیة، ص 18؛و قاضی القضاة، شافعی معتزلی بود که در سال 415 ه وفات یافت.

(11)-تلخیص البیان، ص 212؛و تقریب الأصول احتمال دارد که در زمینه اصول فقهی باشد.

(12)-المجازات النبویة، ص 362، این کتاب ظاهر در مورد أصول عقاید است.

(13)-به کتاب المجازات النبویّة، ص 48 مراجعه نمایید.

(14)-حقائق التأویل، ص 346، اکفانی، حنفی و عراقی مذهب بوده است و در سال 405 ه.وفات یافته است.

(15)-المنتظم، ج 7، ص 223 و الفوائد، ص 498.

(16)-رجال نجاشی، ص 311

(17)-الذریعة، ج 20، ص 345 و ج 14، ص 64.

(18)-الذریعة، ج 4، ص 322.

(19)-البحار، ج 110، ص 115 در مورد اجازه دادن به شیخ محمّد فاضل مشهدی-رحمة اللّه علیه.

(20)-حقائق التاویل، ص 496.جرجانی صاحب کتاب شرح جامع کبیر شیبانی در مورد فروع فقه حنفی است.وی در سال 398 ه وفات یافت.

(21)-المجازات النبویّه، ص 189.

(22)-الذّکری:سومین مطلب در احکام قصر، مسأله اوّل

(23)-روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان:389.و به فرائد الأصول شیخ انصاری-ص 299 مراجعه شود.

(24)-مقدّمه حقائق التّأویل، ص 81، این منصب با مقام قاضی القضاة بودن مساوی بوده است؛اما خود این مقام نبوده.

(25)-النّجوم الزّاهرة، ج 4، ص 240.مجالس المؤمنین، ص 218، به نقل از تاریخ مصر و قاهره؛و به کتاب الخراجیه از محقّق ثانی، ص 41 مراجعه شود.

(26)-اوائل المقالات، چاپ دوم، صص 116-115

(27)-المجازات النبویّة، صص 51-47.

(28)-حقائق التّأویل، ص 111. (29)-اهل عراق بر مذهب فقه حنفی هستند.

(30)-وی یکی از ائمّه چهارگانه مذاهب است که در سال 179 ه.وفات یافت.

(31)-کتابی در زمینه فقه است که نوشته طحاوی است.وی در سال 321 ه.وفات یافت و خوارزمی در سال 403 ه.وفات یافت.

(32)-از استادان سیّد رضی و یکی از علمای زبان عربی بود که در سال 377 ه وفات یافت.

(33)-از مشایخ و استادان خوارزمی است که در سال 384 ه. وفات یافت.

(34)-تلخیص البیان، ص 205، چاپ بغداد و ص 280، چاپ مصر.

(35)-المجازات النبویّة، ص 376.

(36)-المجازات النبویّة، صص 270-269

(37)-المجازات النبویّة، صص 112-111

(38)-المجازات النبویّة، ص 397

(39)-المجازات النبویّة، ص 323

(40)-تلخیص البیان، صص 34-33، چاپ بغداد و ص 135 چاپ مصر.

(41)-حقائق التّاویل، ص 96

(42)-اینان پیروان فقه أبو حنیفه هستند.

(43)-المجازات النبویّه، صص 385-384

(44)-حقائق التّأویل، صص 116-115

(45)-خوارزمی از حنفی‏هاست و در سال 403 ه.وفات یافت.

(46)-داوود بن علی بن خلف اصفهانی، معروف به ظاهری، که قیاس در احکام شرع را نفی کرده و به ظواهر متون و احادیث تمسّک جسته است، و متعصّب‏ترین افراد در مذهب شافعی است.

وی در سال 3270 ه.درگذشته است.

(47)-المجازات النبویّة، صص 86-85

(48)-سوره بقره، آیه 282

(49)-حقائق التأویل، صص 86-85

(50)-المجازات النبویّة، ص 172

(51)-او شاگرد ابو حنیفه است که در سال 182 ه.وفات یافت.

(52)-ظاهرا وی محمّد بن حسن شیبانی است که در سال 187 یا 189 ه.وفات یافته است.

(53)-تلخیص البیان، ص 246، چاپ بغداد و ص 322، چاپ مصر

(54)-سوره نساء، آیه 35

(55)-حقائق التّاویل، ص 322

(56)-المجازات النبویّة، صص 146-143

(57)-حقائق التّأویل، ص 345

(58)-المجازات النبویة، صص 247-246.ابن قتیبة، أبو محمّد عبد اللّه بن مسلم دینوری است که در سال 276 ه. وفات یافته است.

(59)-المجازات النبویّه، ص 405

(60)-المجازات النبویّة، صص 140-139

(61)-حقائق التّأویل، صص 195-193.زمز بن هذیل نزد ابو حنیفه فقه آموخت و در سال 158 ه درگذشت.

(62)-المجازات النبویّة، ص 133

(63)-شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 11، المنتظم، ج 7، ص 279

(64)-الدّرجات الرّفیعة، ص 467، چاپ نجف

(65)-مجالس المؤمنین، ص 218 چاپ سنگی، النّجوم الزّاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ج 4، ص 240.

(66)-اعیان الشّیعة، ج 9، ص 218 چاپ نو

(67)-مقدّمه المجازات النبویّة، چاپ بغداد، ج 5.